

ویتگنشتاین؛ انکار

زبان خصوصی و

مسئله ایمان دینی

محمدعلی عبداللہی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۷/۲۴

چکیده

کسی که از لابه‌لای تفکر او در «رساله»، پوزیتیویزم منطقی سر بر آورد، همونیز ضربه نهایی را به پیکره پوزیتیویزم وارد ساخت. ویتگنشتاین، با نقد نظرگاه فلسفی خود در «رساله» درباره زبان، راه را برای نجات باور دینی از چنبره خشک و تنگ اصل تحقیق پوزیتیویستی فراهم ساخت. گرچه در آثار متأخر ویتگنشتاین، دین چندان نقشی ندارد؛ اما اشارات و تلویحات گاه‌گاه او به دین، در لابه‌لای سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها، چنان تصویر مؤثری از دین ترسیم کرد که عده‌ای سخن از اصالت ایمان ویتگنشتاین به میان آورده‌اند. در این مقاله، نشان داده شده که انکار زبان خصوصی، به عنوان یک مبنای فلسفی، راهی در تفسیر و تبیین زبان فراروی ویتگنشتاین نهاده است که می‌تواند به جای بیان‌ناپذیری گزاره‌های دینی در «رساله»، تصور دیگری عرضه کند و از نقش «خدا»، «گناه» و ... سخن بگوید. بیان تأثیرگذار و نافذ ویتگنشتاین در انکار زبان خصوصی و تشبیه زبان به بازی، به عنوان فعالیتی انسانی و قاعده‌مند، توانست انحصار زبان در صورت واقع‌نما و علمی را در هم شکند و برای صورت‌های دیگر زبانی نیز اهمیت و معنا قائل شود.

گرچه بعضی محققان، نظرگاه ویتگنشتاین در باب باور دینی را «اصالت ایمان ویتگنشتاین» نامیدند؛ ولی این مقاله نشان می‌دهد که انتشار آثار بعدی ویتگنشتاین، نشان از آن دارد که دیدگاه وی به درستی تعبیر نشده است.

واژگان کلیدی

زبان خصوصی، اصالت ایمان، بازی زبانی، شکل زندگی، ویتگنشتاین

مقدمه

فهم پوزیتیویستی از «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین، پی‌آمدهای بسیاری برای فلسفه به صورت کلی و برای دین‌باوری به صورت خاص در پی داشت. یکی از این پی‌آمدها و شاید مهم‌ترین آن‌ها این بود که پوزیتیویست‌ها، حوزه‌های معرفتی چندی را از جمله مابعدالطبیعه، اخلاق، زیبایی‌شناسی و الهیات، بی‌معنا و نامعرفت‌بخش اعلام کردند (آیر، ۱۳۸۴، صص ۱۳۵-۱۳۹). تبدیل سکوت ویتگنشتاینی به «بی‌معنایی» و قرائت یک‌سره سلبی از آن، هر چند مؤید به شواهد و قرائنی از «رساله» نیز هست، ولی هرگز مورد رضایت ویتگنشتاین قرار نگرفت؛ و همواره از این تفسیر پوزیتیویستی ناراضی بود.

برداشت پوزیتیویستی از مسئله معنا و اعلام بی‌معنایی مطابق با ایدئولوژی اصل تحقیق^۱ در بسیاری از حوزه‌های معرفت‌بخش، شاید بیش از همه در قلمرو دین و الهیات سر و صدا به پا کرد؛ به گونه‌ای که بی‌معنایی گزاره‌ها و باور دینی به یک شعار تبدیل شد و حتی می‌توان گفت که الهی‌دانان را حدود دو دهه منزوی ساخت.

اگر چه امروز پوزیتیویسم منطقیⁱ مرده و کسی آن را جدی تلقی نمی‌کند؛ ولی این نکته از اهمیت بسیار برخوردار است که دقیقاً همان کسی که از لابه‌لای تفکر او در «رساله»، پوزیتیویسم سر بر آورد، همو نیز ضربه نهایی را به پیکره پوزیتیویسم منطقی وارد ساخت. با انتشار کتاب «تحقیقات فلسفی» معلوم شد که ویتگنشتاین، به صراحت و دقت تمام، آن مبانی و مبادی را که محتملاً می‌توانست مستمسک نگاه پوزیتیویستی به مسئله زبان و معنا باشد، نقد کرده است.

نگارنده این سطور در نظر دارد با تأمل در بخشی از مبانی فلسفی ویتگنشتاین در «تحقیقات فلسفی»، نشان دهد که نقد کدام مبنای فلسفی و متافیزیکی «رساله»، باعث شد باور دینی و گزاره‌های دینی از چنبره خشک و تنگ اصل تحقیق پوزیتیویستی نجات پیدا کند. واضح است که با چنین کاری، به درستی و دقت می‌توان موضع ویتگنشتاین متأخر را در باب دین و ایمان دینی معلوم و معین کرد. البته پیش از ورود به بحث، دو نکته را باید تذکر داد:

۱- تأمل و دقت در «رساله» نشان می‌دهد که از نظر ویتگنشتاین، دین بخشی از قلمرو رازآلود ارزش است. چنین قلمروی، از نظر ویتگنشتاین غیرقابل بیان است. لذا باورهای دینی را نمی‌توان در گزاره‌های معنادار از نوع گزاره‌های علمی عرضه کرد؛ بلکه می‌توان آن را نشان داد. دین، با افعال و طرز تلقی‌های افراد نشان داده می‌شود. بنا بر آموزه‌های «رساله»، این حکم عام است:

«چیزی نباید گفت مگر آنچه می‌توان گفت، یعنی گزاره‌های علم طبیعی - یعنی چیزی که هیچ ربطی به فلسفه ندارد.» (Wittgenstein, 1992, 6.522)

بنابراین از «رساله» نیز نمی‌توان به صراحت، بی‌معنایی گزاره‌های دینی را به دست آورد؛ آنچه در «رساله» هست، سکوت و خاموشی است نه بی‌معنایی.

۲- همان‌گونه که بعضی اشاره کرده‌اند (Glock, 1996, p.320)، گر چه در آثار دوره متأخر ویتگنشتاین دین چندان نقشی ندارد، اما اشارات و تلویحات گاه‌گاه او به دین، در لابه‌لای سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها، چنان تصویر مؤثری از دین ترسیم کرده است که اکنون از اصالت ایمان ویتگنشتاینⁱⁱ نیز سخن به میان می‌آید (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵). در این مقاله، نگارنده به اجزاء و عناصر اصالت ایمان ویتگنشتاین کاری ندارد، بلکه می‌خواهد نشان دهد کدام مبنای فلسفی در دوره متأخر، به ویتگنشتاین اجازه می‌دهد که چنین تصویر تأثیرگذاری از دین و باور دینی به دست دهد. بی‌گمان، آنچه به ویتگنشتاین متأخر این اجازه را می‌دهد که به جای بیان‌ناپذیری گزاره‌های دینی، از نقش «خدا»، «گناه» و «حکم واپسین» در صورت زندگی سخن بگوید، چیزی نیست جز همان مسئله‌ای که ذیل عنوان «استدلال زبان خصوصی» شهرت یافته و بندهای ۲۴۳-۳۱۵ «تحقیقات فلسفی» را شامل می‌شود.

استدلال ویتگنشتاین بر انکار زبان خصوصی نشان می‌دهد که تصور او از زبان و سخن گفتن، یک‌سره متحول شده است. برای اثبات این ادعا، نخست باید استدلال ویتگنشتاین بر انکار زبان خصوصی را بدانیم و سپس بررسی کنیم که آیا چنین نتیجه مهمی در خصوص گزاره‌های دینی بر آن بار می‌شود یا نه؟

۱. استدلال ویتگنشتاین بر انکار زبان خصوصی

مسئله زبان خصوصی،^{iv} یکی از دو مسئله بسیار مهم و تأثیرگذار در فلسفه متأخر ویتگنشتاین است. تا اواخر دهه ۷۰، گمان می‌شد که مهم‌ترین موضوع کتاب «تحقیقات فلسفی» بحث زبان خصوصی است. تنها پس از انتشار کتاب کریپکی با عنوان «نظرگاه ویتگنشتاین درباره قواعد و زبان خصوصی» بود که مسئله «پیروی از قواعد» نیز به عنوان دومین موضوع مهم «تحقیقات فلسفی» تلقی شد. شاید بتوان گفت که بحث زبان خصوصی، یکی از بحث‌انگیزترین مسائل فلسفی در قرن

بیستم بوده و از جهات مختلف، حائز اهمیت است. پیش از طرح استدلال ویتگنشتاین بر عدم امکان زبان خصوصی، به چند نکته باید توجه کرد:

۱- مسئله زبان خصوصی، هم در تعبیر و هم در تقریر، مسئله‌ای بدیع است و در تاریخ فلسفه سابقه ندارد. هیچ فیلسوفی، به این صورت درباره این ایده و نتایج آن بحث نکرده است.

۲- امکان یا عدم امکان زبان خصوصی، پی‌آمدهای بسیار مهم فلسفی، به ویژه در معرفت‌شناسی، فلسفه زبان و فلسفه ذهن دارد. حلّ معضل بسیار مهم اذهان دیگر و پرهیز از گرفتار شدن در شکاکیت زبان‌شناختی و معرفت‌شناختی، به اعتقاد ویتگنشتاین، جزو نتایج این مسئله‌اند.

۳- ویتگنشتاین، با انکار زبان خصوصی نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی دوره جدید گمراه‌کننده و ناتوان از حلّ مسائل معرفت‌شناختی است؛ زیرا بیشتر نظام‌های فلسفه دوره جدید، بر امکان زبان خصوصی متکی‌اند. با استحاله زبان خصوصی، راه‌حل‌های این نظام‌ها برای تبیین مسئله نحوه حصول معرفت و کاربرد زبان، ناتمام خواهد بود.

۴- لوازم و نتایج انکار زبان خصوصی، به جز معرفت‌شناسی، در قلمروهای دیگری نیز چون عرفان، هنر، روان‌شناسی و الهیات ظاهر می‌شوند. اگر زبان خصوصی انکار شود، دیگر نمی‌توان از بیان‌ناپذیری باورهای دینی و تجربه‌های عرفانی و نامفهوم بودن آن‌ها برای دیگران سخن گفت.

بنا بر نظر ویتگنشتاین، نظام‌های فلسفی پیش از او - اعم از اصالت عقل، اصالت تجربه، ایدئالیسم، رئالیسم و حتی اتمیسم منطقی که ویتگنشتاین در «رساله» بدان معتقد بود - مستلزم قول به زبان خصوصی‌اند (Kenny, 1997, p.142). بنابراین، نقد ویتگنشتاین، نه تنها متوجه نظام‌های فلسفی پیشین بلکه متوجه مبانی خود او در «رساله» نیز هست. توضیح مسئله این‌که بنا بر اتمیسم منطقی - که مبنای فلسفی آموزه‌های ویتگنشتاین در «رساله» و راسل است - اولاً: برای تجزیه و تحلیل نهایی واقعیت و نحوه شناخت آن، باید اتم‌های منطقی یعنی اجزای بسیط واقعیت را که از چیز دیگری ترکیب نشده‌اند، پیدا کرد. ثانیاً: چنین شناختی، تنها از راه معرفت بی‌واسطه به دست می‌آید، نه از راه معرفت کلی و استنتاجی؛ در نتیجه، معرفت به اجزا و عناصر بسیط واقعیت، امری کاملاً خصوصی و حضوری است. ثالثاً: معنای اسم‌های خاص منطقی که نمادهای اتم‌های منطقی هستند، چیزی جز محکی آن‌ها نیست. این مطالب که سنگ بنای هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و معناشناسی ویتگنشتاین متقدم و استادش راسل در اتمیسم منطقی است، نتیجه‌ای جز قول به زبان خصوصی در پی ندارد. ویتگنشتاین در «رساله» گفته است که معنای یک واژه، همان شیئی است که واژه بر آن دلالت می‌کند:

«یک نام به معنای یک شیء است. آن شیء، معنای آن نام است.»

(Wittgenstein, 1992, 3.203)

لازمه این سخن که معنا همان محکی است، در مورد زبان مربوط به احساسات و حالات ذهنی این است که معنای واژه‌های مربوط به امور درونی، چیزی جز تجربه‌ها و احساسات خصوصی نیست.

تا این جا نشان دادیم که از نظر ویتگنشتاین، نظرگاه او در «رساله» مستلزم قول به زبان خصوصی است؛ اما زبان خصوصی چیست و ویتگنشتاین چه چیزی را از این تعبیر قصد کرده است؟

۱-۱. تعریف زبان خصوصی

بنا به تعریف ویتگنشتاین در کتاب «تحقیقات فلسفی»، زبان خصوصی زبانی است که:

«واژه‌های متفرد این زبان، از آنچه تنها می‌تواند برای شخص گوینده معلوم باشد، یعنی احساسات بی‌واسطه

خصوصی او، حکایت می‌کنند. بنابراین کس دیگری نمی‌تواند این زبان را فهم کند.» (Wittgenstein, 1995, 243)

این تعریف، دو مفهوم اساسی در خود جای داده است: الف) «حکایت کردن از»؛^v ب) «خصوصی».^{vi} مفهوم حکایت کردن اشاره به این مطلب است که طبق نظرگاه‌های سنتی در باب یادگیری زبان، انسان غالباً معنای واژه‌ها را از طریق «تعریف اشاره‌ای»^{vii} تعیین می‌کند، یاد می‌گیرد و به دیگران یاد می‌دهد. بنابراین واژه‌ها از جهان خارج حکایت می‌کنند و معنای آن‌ها، چیزی نیست جز همان مابازایی که جهان خارج است. بر اساس همین دیدگاه است که از نظر ویتگنشتاین متقدم، زبان ذات یگانه‌ای دارد و تنها کارکرد آن، توصیف امور واقع است؛ و در نتیجه، تنها صورت زبانی ممکن، زبان واقع‌نما یا زبان علم است. این سخن عام است و طبق نظر «رساله»، حتی شامل واژه‌های مربوط به احساسات درونی نیز می‌شود.

در آغاز به ذهن می‌رسد که ما، معانی احساسات را از طریق تعریف اشاره‌ای درونی و با درون‌نگری به دست می‌آوریم. اما همان‌طوری که ویتگنشتاین توجه داده، این تصور ابتدایی نادرست است؛ زیرا اگر هر کسی تنها با درون‌نگری (تأمل درباره احساس شخصی خود) می‌دانست که واژه «درد» – مثلاً – به چه معناست، دیگر کسی نمی‌توانست معنای واژه درد را به دیگری یاد دهد و انسان‌ها نمی‌توانستند به معنای مشترکی درباره واژه احساسات دست یابند؛ و در نتیجه ارتباط زبانی ناممکن می‌شد.

ویتگنشتاین، در بند ۲۴۴ کتاب «تحقیقات فلسفی» می‌پرسد: چگونه واژه‌ها از احساسات حکایت می‌کنند؟ به اعتقاد او، این پرسش مصداقی از پرسش کلی «چگونه رابطه نام و مسمی برقرار می‌شود؟» است. ویتگنشتاین در پاسخ می‌گوید:

«در پاسخ به این سؤال، یک امکان هست: واژه‌ها با بیان‌های ابتدایی و طبیعی احساس پیوند دارند و به جای آن‌ها به کار می‌روند. بچه‌ای افتاده و گریه می‌کند؛ سپس بزرگسالان با او سخن می‌گویند و ابراز عاطفه و بعد از آن، جمله‌ها را به او می‌آموزند؛ یعنی «رفتار درد» جدیدی را به بچه می‌آموزند.»

(Wittgenstein, 9953, 244)

حاصل این‌که واژه‌های مربوط به احساسات، اظهار کننده احساسات اند نه این‌که توصیف یا گزارشی از احساسات باشند. واژه‌های مربوط به احساسات مانند بیان‌های طبیعی، نوعی رفتارند. واژه درد، طبق نظر ویتگنشتاین، «بیان طبیعی درد را توصیف نمی‌کند، بلکه جانشین آن می‌شود» (Wittgenstein, 9953, 244). پس در حقیقت، واژه‌ها که احساسات را اظهار می‌کنند، خود نوعی رفتار احساسات هستند.

اما ویتگنشتاین، در بندهای ۲۴۶-۲۵۵، معنای اصطلاح «خصوصی» را شرح و بسط می‌دهد. غالباً «خصوصی» را به دو معنا تلقی می‌کنند:

۱- وقتی می‌گوییم امری (مثل احساس درد) خصوصی است، به این معناست که تنها من می‌توانم به آن معرفت و علم پیدا کنم.

۲- وقتی می‌گوییم امری خصوصی است، به این معناست که تنها من می‌توانم آن را داشته باشم. معنای اول امری معرفت‌شناختی است و بر دانستن تأکید می‌کند؛ اما معنا دوم بر مالکیت و داشتن. از نظر ویتگنشتاین، حتی احساسات درونی که شائبه خصوصی بودنشان بیشتر است، به هیچ یک از دو معنای یاد شده خصوصی نیستند. اما معنای اول، یعنی این‌که من می‌دانم درد دارم و دیگران نمی‌دانند، درست نیست؛ زیرا غالباً دیگران می‌دانند و می‌توانند بدانند که من درد دارم. هم‌چنین این گفته که «تنها من می‌دانم» بی‌معناست؛ زیرا:

«اصلاً نمی‌توان درباره‌ی من گفت که می‌دانم دچار درد هستم (مگر به عنوان شوخی). این جمله چه معنایی می‌تواند داشته باشد جز این که شاید من دچار درد هستم. نمی‌توان گفت افراد دیگر، تنها از طریق رفتارم از احساسات من مطلع می‌شوند (آن‌ها را می‌آموزند)؛ زیرا نمی‌توان گفت که من از آن‌ها مطلع می‌شوم؛ من آن‌ها را دارم.» (Wittgenstein, 9953, 246)

بنا بر نظر ویتگنشتاین، علم به «احساسات خود» بی‌معناست. این جمله که «من می‌دانم دچار درد هستم» یا بی‌معناست، و یا این که صرفاً به این معناست که «من دچار درد هستم». هکر به درستی اشاره کرده است (هکر، ۱۳۸۲، ص ۶۴) که هنگامی که من دچار دردم، در واقع تنها درد دارم، این مسئله با شناخت درد و علم به آن متفاوت است. مقصود ویتگنشتاین از بی‌معنایی علم به درد این است که تنها در صورتی علم به چیزی معنا دارد که شک در آن امکان داشته باشد و چون در احساسات خود نمی‌توان شک کرد، پس سخن گفتن از شناخت آن‌ها نیز بی‌معناست. اما معنای دوم نیز از نظر ویتگنشتاین نادرست است. بنا بر معنای دوم، احساسات - مثلاً - به این دلیل خصوصی‌اند که تنها من آن‌ها را دارم و کس دیگری آن‌ها را ندارد. اما ویتگنشتاین این سخن را نمی‌پذیرد؛ زیرا احساسات من خصوصی‌تر از رفتار من نیستند. افراد دیگر نیز می‌توانند همان احساسات من را داشته باشند. تفاوت احساسات من با دیگری تنها ریشه در گرامر دارد. در مورد من، به صورت اول شخص و در مورد دیگری، به صورت سوم شخص بیان می‌شود. تفاوت گرامری موجب نمی‌شود که احساسات خصوصی باشند و تنها من آن‌ها را داشته باشم. تا این جا، عناصر اصلی تعریف زبان خصوصی یعنی «حکایت کردن از» و «خصوصی بودن» را تا حدودی دانستیم. حال باید ببینیم که ویتگنشتاین با کدام بیان و استدلال حکم می‌کند که زبان خصوصی محال است.

۲-۱. تقریر استدلال ویتگنشتاین بر عدم امکان زبان خصوصی

تفسیرهای مختلفی از استدلال ویتگنشتاین عرضه شده است. در این جا، تنها تقریر مشهور و متعارف آن را که به روش خلف جریان می‌یابد بیان می‌کنیم:

اصل ادعا: زبان خصوصی امکان ندارد.

نقیض ادعا: زبان خصوصی امکان دارد.

استحاله فرض نقیض: با پذیرش زبان خصوصی نمی‌توان میان کاربرد درست و نادرست واژه‌ها تمایز قائل شد؛ زیرا در فرض امکان زبان خصوصی، هیچ معیار عامی برای تشخیص کاربرد درست واژه‌ها وجود ندارد. عدم تمایز میان کاربرد درست و نادرست واژه‌ها، مساوی است با بی‌معنایی واژه‌ها.

بیان ملازمه: اگر زبان و استعمال واژه‌ها و معناداری آن‌ها امری خصوصی باشد، دیگر معیار عامی که بتوان بر اساس آن، در باب درستی و نادرستی استعمال زبان داوری کرد، وجود نخواهد داشت. به تعبیر ویتگنشتاین، در این صورت:

«هر آنچه به نظر درست می‌آید درست است، و این تنها به این معناست که نمی‌توان در باب «درستی» سخن گفت.» (Wittgenstein, 9953, 246).

مفاد این سخن ویتگنشتاین این است که پذیرش زبان خصوصی، منشأ نوعی شکاکیت و نسبیّت است؛ به این معنا که هر کسی می‌تواند هر آنچه را می‌خواهد و قصد می‌کند، بگوید و درست هم باشد، بدون این که دیگران بتوانند در باب آن داوری کنند.

استدلال ویتگنشتاین بر استحاله زبان خصوصی مبتنی بر تصویری است که ویتگنشتاین، در «تحقیقات فلسفی» از ماهیت زبان به دست می‌دهد. این تصور، یک‌سره با تصویری که او در «رساله» از زبان به دست داده متمایز است. در «رساله»، زبان به تصویر تشبیه شده بود و تنها کاری که تصویر انجام می‌دهد، انعکاس منفعلانه جهان است. ویتگنشتاین، در «رساله» هیچ نقشی برای انسان به عنوان استعمال‌کننده زبان قائل نیست. آدمی می‌تواند جهان را در زبان و به وسیله آن تصویر کند.

نظرگاه «رساله» درباره زبان، از طرفی مستلزم قول به زبان خصوصی؛ و از طرفی مستلزم انحصار زبان در یک و فقط یک صورت است و آن هم زبان واقع‌نما و حکایت‌گر از واقع. نادرستی تصور «رساله» از زبان، با استحاله زبان خصوصی اثبات می‌شود، بنابراین ویتگنشتاین باید نظرگاه دیگری را جای‌گزین تصور پیشین کند.

تصویری که ویتگنشتاین به جای انکار زبان خصوصی نشانده، یک‌سره بدیع و جدید بود. به اعتقاد ویتگنشتاین، زبان به جای این‌که خصوصی باشد، امری اجتماعی و عمومی است. زبان ابزاری است که برای انجام کارهای بسیاری به کار می‌رود. ویتگنشتاین، برای توضیح مقصود خود، دو مفهوم جدید را مطرح کرد: یکی مفهوم «بازی‌های زبانی»^{viii} و دیگری مفهوم «شکل زندگی»^{ix}.

تشبیه زبان به بازی، برای تأکید بر دو نکته بسیار مهم است:

۱- زبان، همانند بازی، فعالیت اجتماعی است که انسان آن را در جامعه یاد می‌گیرد. در این فرآیند اجتماعی، نقش انسان به عنوان استعمال‌کننده زبان بسیار مهم است.

۲- زبان، همانند بازی، فعلی قاعده‌مند است. همان طوری که بازی فوتبال چیزی جز قواعد حاکم بر آن نیست، بازی‌های زبانی نیز محکوم قاعده‌اند. هیچ امر واحدی که قوام‌بخش ماهیت انواع بازی باشد، به گونه‌ای که بتوان همه صورت‌های مختلف بازی را به آن تحویل برد، وجود ندارد؛ بلکه بازی‌ها، صرفاً شباهت خانوادگی^x با یکدیگر دارند. بازی‌ها محکوم قاعده‌اند و قوام آن‌ها به قواعد حاکم بر آن‌هاست.

تشبیه زبان به بازی، این امکان را برای ویتگنشتاین فراهم ساخت که مقصود خود را با وضوح بیشتری بیان کند؛ زیرا زبان نیز مانند بازی صورت‌های متعددی دارد که هر یک، قواعد مخصوص به خود دارند. نباید حکم یک بازی زبانی را درباره بازی زبانی دیگری جاری ساخت.

۲. انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی

استدلال ویتگنشتاین بر نفی زبان خصوصی را به همراه جای‌گزین پیشنهادی وی دانستیم؛ اما پی‌آمدهای انکار زبان خصوصی، در حوزه بازی زبانی دین چیست؟

مهم‌ترین نتیجه استدلال ویتگنشتاین بر عدم امکان زبان خصوصی این است که بنیان زبان و معرفت را نمی‌توان بر پایه تجربه‌های صرفاً خصوصی استوار کرد. همین نتیجه معرفت‌شناختی، به ویتگنشتاین اجازه می‌دهد که بگوید: هر چند کاربرد زبان در بیان باورهای دینی مانند کاربرد آن در علم و در توصیف جهان نیست، با این حال، کاربرد زبان در دین، بی‌معنا و نامعقول هم نیست.

ویتگنشتاین، پس از انکار زبان خصوصی که در حقیقت، انکار نظریه‌های پیشین فلسفی از جمله نظریه «رساله» درباره چیستی زبان و نحوه یادگیری آن است، با استفاده از دو مفهوم بسیار مهم و گویای «بازی زبانی» و «شکل زندگی» سعی می‌کند نظرگاه دیگری عرضه کند. به اعتقاد ویتگنشتاین، سخن گفتن به یک زبان، به جای این‌که حکایت از تجربه‌های صرفاً خصوصی باشد، نوعی فعالیت یا شکل زندگی است (Wittgenstein, 9953, 23).

بنا بر این برداشت جدید، دین نیز نوعی شکل زندگی و بازی زبانی است که درباره آن نباید نظرورزی کرد، بلکه باید بدان ایمان آورد و آن را در عمل به کار بست؛ دین، منطق یا گرامر درونی خود را دارد. از این سخن ویتگنشتاین، به «اصالت ایمان ویتگنشتاین» تعبیر شده است. اگر نظرگاه ویتگنشتاین را اصالت ایمان به معنای متعارف کلمه بدانیم، باید یک یا چند عنصر از عناصر ذیل را داشته باشد: ۱- دین منطقاً از جنبه‌های دیگر حیات متمایز است؛ ۲- گفتمان دینی، اساساً نوعی خودارجاعی دارد و از چیزی حکایت نمی‌کند؛ ۳- تنها مؤمنان باورهای دینی را فهم می‌کنند؛ ۴- از دین نمی‌توان انتقاد کرد.

حقیقتاً معلوم نیست که ویتگنشتاین به هر یک از این عناصر، به همین صورت معتقد باشد. علاوه بر این، تعبیر «اصالت ایمان ویتگنشتاین» پس از مرگ وی به کار رفته و پیش از انتشار آثار بسیار مهم او در باب دین، ارزش و فرهنگ. پس از انتشار «درس‌گفتارهایی درباره باور دینی»، «یادداشت‌هایی درباره شاخه طلایی فرازر» و «فرهنگ و ارزش»، معلوم شد که نظرگاه ویتگنشتاین در باب باور دینی، به درستی فهم و تفسیر نشده است (Amesbury, 2009, p.17).

درست است که به اعتقاد ویتگنشتاین، برای فهم گفتار دینی باید بررسی کرد که این گفتار، چه نقشی در زندگی مردم دارد، ولی همان گونه که بعضی توجه داده‌اند (Litwack, 2009, p.71)، سخن ویتگنشتاین به معنای توجیه‌ناپذیری و تحلیل‌ناپذیری باور دینی نیست. بنابراین حمل نظرگاه ویتگنشتاین درباره باور دینی بر اصالت ایمان به معنای متعارف کلمه، کمی دشوار بلکه نادرست است. البته همان طور که سرل تذکر داده (مگی، ۱۳۷۲، ص ۵۶۹)، کسی که با آثار ویتگنشتاین آشنا باشد، به وضوح می‌فهمد که ویتگنشتاین تشنگی دینی عمیقی داشته است؛ در نوشته‌های خصوصی او، بارها اشاره به خدا دیده می‌شود؛ او همواره در تلاش بوده است که وضع خود را با باور دینی و اعتقاد به خدا روشن کند. اما این بدان معنا نیست که باور دینی، امری توجیه‌ناپذیر است. در این جا، ما نمی‌خواهیم به این بحث پردازیم که آیا ویتگنشتاین شخصاً متدین بوده است یا نه،^۱ بلکه وجهه همت ما این است که نشان دهیم مبانی فلسفی ویتگنشتاین متأخر، به ویژه بحث انکار زبان خصوصی، چه تأثیری در تحلیل باور دینی و امکان پذیرش و معنای آن دارد؟

انکار زبان خصوصی، انحصار کاربرد زبان در اخبار و تحویل بردن همه صورت‌های زبانی به صورت واقع‌نما را از بین می‌برد؛ و راه را برای قول به انواع کاربردهای زبان فراهم می‌کند. از نظر ویتگنشتاین متأخر، صورت‌های زبانی بی-نهایتی وجود دارد:

«اما چند نوع جمله وجود دارد؟ ... انواع بی‌شمار جمله وجود دارد؛ بی‌نهایت انواع مختلف از چیزهایی که «نشانه‌ها»، «واژه‌ها» و «جمله‌ها» می‌نامیم، وجود دارد.» (Wittgenstein, 1953, 23)

این عقیده که زبان منحصر در توصیف و اخبار نیست، به او این امکان را می‌دهد که بگوید ایمان دینی نتیجه نوعی نگاه توصیفی به عالم نیست، بلکه ایمان دینی خود نوعی نگاه کاملاً متفاوت است؛ نمی‌توان آن را با باورهای دیگر مقایسه کرد.

«مواردی هست که شخص ایمانی دارد - آنجا که می‌گوید: «من باور دارم» - در حالی که این باور مبتنی بر واقعیاتی نیست که باورهای عادی روزمره ما معمولاً بر آن‌ها متکی است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۷۷)

به نظر ویتگنشتاین، تبدیل ایمان دینی به مسئله علمی و تحویل بازی زبانی دین به بازی زبانی علم و جاری ساختن قواعد بازی علم در بازی زبانی دین، خطایی بس بزرگ است. او به صراحت پدر اوهارا^{xi} را نکوهش می‌کند که تلاش کرده است در «مجموعه مقالات علم و دین»، باور دینی را به مسئله‌ای علمی تبدیل کند.

«چیزی که در موضع اُهارا به نظرم مضحک می‌آید این است که ایمان را معقول جلوه بدهد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۸۳)

چنان‌که هادسون توجه داده است، از نظر ویتگنشتاین، مؤمنان از این حیث که مؤمن هستند، به صورتی که عالمان علوم تجربی یا مورخان درباره نظریه‌هایشان استدلال می‌کنند، درباره باورهایشان استدلال نمی‌کنند یا لاقلاً همیشه نمی‌کنند (هادسون، ۱۳۸۸، ص ۷۱).

نکته اساسی و مهم این‌که نباید خزینه لغت، قواعد و عناصر به کار رفته در بیان و گزارش از ایمان دینی را همانند علم تلقی کرد، هر چند مشابه باشند؛ معنای «دانستن» در دین، یک‌سره از دانستن در علوم تجربی و تاریخ متفاوت است. ویتگنشتاین، دیدگاه خود در باب ایمان دینی را با بیان نمونه‌ای جذاب از ایمان دینی وضوح می‌بخشد. او در «درس گفتارهایی درباره باور دینی»، ایمان به روز جزا را مثال می‌آورد، و به صراحت و دقت نشان می‌دهد که سطح باور دینی و سطح یک مسئله علمی، از اساس متفاوت است؛ و تعمیم احکام یکی به دیگری و یا تحویل بردن یکی به دیگری، بر هم زدن قاعده بازی است.

«فرض کن کسی باور داشتن به روز جزا را راهنمای زندگی‌اش قرار داده باشد و در هر کاری که می‌کند، این باور را در نظر دارد. از جهتی [این سؤال مطرح می‌شود:] از کجا بدانیم که آیا می‌شود گفت: او باور دارد که چنین اتفاقی خواهد افتاد یا نه؟

پرسیدن از خود او کافی نیست. احتمالاً خواهد گفت [برای باورش] برهان دارد. اما چیزی را که او دارد می‌توان باور راسخ نامید. این باور، نه از ره‌گذر استدلال عقلی یا توسل به مبناهای معمول باور، بلکه به این طریق آشکار می‌شود که سامان‌بخش کل زندگی اوست.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۷۷)

چنان‌که از این عبارات برمی‌آید، خود شخص مؤمن ممکن است گمان کند که برای ایمان دینی خود برهان دارد؛ به گونه‌ای که می‌تواند درباره برهان خود بحث کند و از آن در برابر منکر دفاع کند. ولی این صرفاً یک گمان است؛ زیرا ایمان دینی از سنخ امور معقول نیست که بتوان برای آن، برهان به معنای مصطلح اقامه کرد. اما باید دانست که این مسئله، به معنای مشکوک بودن و غیریقینی بودن آن نیست، بلکه ایمان دینی از سنخ باور راسخ و راسخ‌ترین باورهاست؛ «زیرا شخص به خاطر آن [ایمان دینی] چیزهایی را به خطر می‌اندازد که به خاطر چیزهایی که برای او به مراتب تثبیت شده‌ترند این کار را نمی‌کند؛ با این‌که میان امور تثبیت شده و اموری که تثبیت شده نیستند تمایز می‌گذارد.»

(ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۷۶)

در این‌جا، توجه به این پرسش ضروری است که آیا به نظر ویتگنشتاین، متدینان انسان‌های غیرمنطقی و نامعقولی هستند؟ پاسخ او به این پرسش این است که متدینان، به معنای مذموم کلمه غیرمنطقی نیستند؛ ولی به معنای ممدوح کلمه غیرمنطقی اند.

«می‌گویم البته معقول نیستند، این‌که دیگر معلوم است. کلمه «نامعقول» به گوش همه سرزنش‌آمیز می‌آید.

می‌خواهم بگویم: از نظر آن‌ها این موضوع [باور دینی] ربطی به معقولیت ندارد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۸، ص ۸۲)

از این سخنان ویتگنشتاین، اصالت ایمان به مشام نمی‌رسد. البته بی‌گمان بازی زبانی دین از بازی زبانی علم متمایز است و معنای استدلال در هر یک متفاوت است.

نتیجه‌گیری

نتیجه این بررسی را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

۱- باید میان نتایج الهیاتی نظام فلسفی ویتگنشتاین متأخر، به ویژه در بحث «اصالت ایمان ویتگنشتاین»، و این مسئله که آیا او به دینی مؤمن و معتقد بوده یا نه، تمایز قائل شد.

۲- تصور ویتگنشتاین از زبان، در دوره متأخر فلسفه‌اش تغییر کرده و این تغییر، نتیجه انکار زبان خصوصی است.

ویتگنشتاین، برداشت خود از زبان و یادگیری آن را در «رساله»، مصدا

- i. Verification Principle
- ii. Logical Positivism
- iii. Wittgenstein Fideism
- iv. Private Language
- v. Refer to
- vi. Private
- vii. Ostensive Definition
- viii. Language Games
- ix. Form of Life
- x. Family Resemblance

xii. Father O'Hara

xi برای تفصیل بیشتر، نک: (مالکم، ۱۳۸۳) و (حسینی، ۱۳۸۹).

